

آخرین قسمت  
عسکری اسلامپور کریمی

# فلسفه رجعت در نظام شیعه

شام، بصره و مصر سفر کرده در مجامع مسلمین حضور یافت. او در بین مردم عقاید خاصی را تبلیغ می‌نمود. از آن جمله می‌گفت که: «پیغمبر اسلام (ص) نیز مانند عیسی بن مریم به دنیا بازمی‌گردد» با گذشت زمان، این سخنان در اذهان گروهی از مسلمانها جای گرفت و منشأ پیدایش اعتقاد به رجعت شد. یکی از مفسران بنام اهل سنت در این باره می‌نویسد: اولین کسی که معتقد به رجعت شد، «عبدالله بن سباء» بود، اما در ابتدا آن را به پیامبر اسلام (ص)، نسبت داد و سپس «جابر جعفی» در آغاز سده دوم از او متأثر شده و معتقد به رجعت حضرت امیرالمؤمنین (ع) شد، اما زمانی برای آن مشخص ننمود، در قرن سوم بود که مذهب امامیه اثنا عشریه رجعت همه ائمه و دشمنان (به دنیا) را تثبیت نمود و زمان آن را هنگام ظهور مهدی، معین کرده و بر آن به روایات اهل بیت استدلال نمود...<sup>(۱)</sup>

احمد امین مصری نیز پس از آن که مبدأ پیدایش تفکر شیعی (عقیده به رجعت) را به «عبدالله بن سباء» نسبت داده، تعالیم و آموزشهای او را این‌گونه بیان می‌کند: مشهورترین آموزشهای «ابن سباء»، ولایت

هدایت پویندگان راه حق و جویندگان چشمه‌های زلال معرفت پرداخته‌اند. در اینجا به منظور روشن ساختن اذهان باکمال بی‌طرفی و استمداد از خداوند متعال، توجهات حضرت بقیة الله الاعظم (عج) به برخی از شبهات عمده، پاسخ درخور خواهیم داد.

۱- عقیده به رجعت از ساخته‌های «عبدالله بن سباء» است:

مهم‌ترین شبهه‌ای که منکران، بر آموزه رجعت وارد کرده‌اند، این است که می‌گویند: اندیشه رجعت، از تراوشات فکری «عبدالله بن سباء» یهودی بوده که با حيله‌گری خاصی این تفکر را در میان شیعیان رواج داده است وگرنه دلیل معتبری بر صحت چنین اندیشه‌ای وجود ندارد، براین اساس، شیعه متأثر از یهود شده است.

توضیح بیشتر این که: در زمان خلیفه سوم (عثمان)، مردی یهودی از اهل صنعای یمن به نام «عبدالله بن سباء» ظاهراً اسلام آورد، ولی در پنهان به منظور آشوبگری و فتنه‌انگیزی در سرزمین پهناور اسلامی و ایجاد اختلاف میان مسلمانان، از یمن به شهرهای بزرگ مسلمان‌نشین مانند کوفه،

## ■ شبهات رجعت

با وجود این که اندیشمندان شیعه ماهیت مسئله رجعت را با دلائل متقن و منطقی و... بیان داشته‌اند، شبهاتی از سوی برادران اهل سنت درباره حقایق رجعت عنوان شده است. علاوه براین، برخی از نویسندگان مسلمان نیز در گذشته و حال در کتابهای خود به نقد اصل رجعت پرداخته، شبهاتی پیرامون آن وارد کرده‌اند، و چه بسا اظهار داشته‌اند که این عقیده ریشه اسلامی ندارد و از اندیشه‌ها و عقاید مکاتب و مذاهب دیگر به اسلام سرایت نموده است؛ البته عالمان بزرگ اسلامی که پاسداران مرزهای عقیده و ایمان هستند، هرگز این‌گونه انتقادات و اعتراضات را بدون پاسخ نگذارده، بلکه با بیان و قلم، رایب مقدس دفاع از آرمانهای اصیل اعتقادی را بردوش کشیده‌اند. بنابراین، ملاحظه می‌کنیم که کتب بسیاری در بررسی عقیده رجعت و نفی شبهات وارده بر آن، نگاشته و هرگاه مخالفان و منکران لبه حمله خویش را تیزتر کرده‌اند، این مدافعین شریعت محمدی (ص) نیز بر شمار نوشته‌های علمی خود افزوده و چون مشعل‌هایی فروزان به روشنگری و

حضرت علی (ع) و رجعت بود.

اما رجعت این‌گونه آغاز می‌شود که حضرت محمد (ص) به دنیا رجوع می‌کند. و از جمله سخنان «ابن سبأ» این بود که: تعجب است که کسی تصدیق به رجعت حضرت عیسی (ع) داشته باشد، ولی رجعت محمد (ص) را تکذیب کند. آن‌گاه این تفکر متحول شده (علت این تحول مشخص نیست) به این که حضرت علی (ع) نیز رجوع خواهد کرد «ابن حزم» می‌گوید: ابن سبأ، هنگامی که علی به شهادت رسید گفت: اگر هزار بار او را برایم بیاورید، کشته شدن او را باور نخواهم کرد و علی نخواهد مرد، تا این که زمین را آن‌گاه که پر از جور و ستم شده باشد، پر از عدل و داد کند. اندیشه رجعت را از ابن سبأ از یهود گرفته است و نزد آنان چنین بوده که: الیاس به سوی آسمان رفته و بزودی برمی‌گردد و دین و قانون را اقامه می‌کند و این تفکر در زمانهای پیشین در مسیحیت وجود داشته است.<sup>(۳)</sup>

سخن ما به افرادی همچون احمد امین مصری که گویا فردی محقق و اهل تعمق و تأمل هستند، این است: «یک چنین نسبت؟! و آن هم بدون هیچ دلیل و مدرک، از روش تحقیق و آداب مناظره بسی دور است. شخص محقق و اهل تأمل، باید گفتار خود را به طور مستند مطرح نماید. آیا با وجود دلائل عدیده‌ای که اندیشمندان شیعه آن را از مصادری که همه انسانهای عاقل و خداپرست قبول دارند بر آموزه رجعت اقامه می‌کنند، باز هم جا دارد که عقیده رجعت را ساخته و پرداخته فکر یک یهودی مجهول الهویه (افسانه‌ای) بدانیم؟ پاسخ: پاسخهای متعدد و مفصلی به چنین شبهه‌ای داده شده است که بهترین آنها پاسخی است که علامه که محقق مرتضی عسکری در اثر تحقیقی و پر بارش «عبدالله بن سبأ و اساطیر آخری» به صورت تفصیلی و جامع بیان نموده است و ما به طور فشرده آن را نقل می‌کنیم.

#### ■ زندگی ابن سبأ

خلاصه آنچه مورخان در طول قرنهای گذشته درباره عبدالله بن سبأ آورده‌اند، چنین است: او مردی یهودی از اهل صنعا

یمن بوده که در زمان عثمان خلیفه سوم، به ظاهر اسلام آورد، ولی قصد او مکر و تفرقه میان مسلمانان بود، وی برای تبلیغ به شهرهای مختلف سفر می‌کرد و از جمله به کوفه و شام و بصره رفته و در میان مسلمانان اعتقاداتی را از پیش خود رواج می‌داد که تا آن روز سابقه نداشت و می‌گفت: همان‌طور که حضرت عیسی بن مریم را رجعتی است برای حضرت محمد (ص)، نیز چنین خواهد شد، عبدالله بن سبأ برای ترویج افکارش مبلغانی را به شهرهای اسلامی می‌فرستاد و دستور داده بود که به بهانه امر به معروف و نهی از منکر، فرمانداران وقت را بکوبند تا بدین شکل بسیاری از مسلمانان به آنان پیوستند؛ همین افراد بودند که به خانه خلیفه سوم (عثمان) ریخته و او را کشتند و همان پیروان ابن سبأ بودند که جنگ جمل را به راه انداختند.<sup>(۴)</sup>

#### ■ راویان این داستان

راویان این داستان از آغاز تا کنون بیست و دو نفر بوده‌اند و همگی آنان این داستان را از «سیف بن عمرو» نقل کرده‌اند.

و برخی از مورخان به نامهای: طبری، ابن ابی بکر و ذهبی، بدون واسطه از سیف نقل کرده اما بقیه مورخین این داستان را از چهار نفر فرق روایت کرده‌اند.<sup>(۴)</sup>

وجود چنین مرد افسانه‌ای از طریق فردی به نام «سیف بن عمرو تمیمی» در میان مورخان و راویان پخش شده است.

وی مطالب دروغ بسیاری را ساخته و به دست راویان اخبار سپرده است و آنان نیز در اثر عدم توجه و دقت کافی، به نقل این گونه روایات بی‌اساس پرداخته‌اند. طبری در کتاب تاریخ معروف خود، هفتصد و یک روایت می‌آورد که سند همه آنها به همین شخص منتهی می‌گردد و همه آنها حوادث سالهای ۱۱ تا ۳۷ هجری را در بر می‌گیرد و شگفت‌آور آن که در کتاب تاریخ یاد شده تنها یک روایت مربوط به حوادث سال دهم هجری از سیف نقل شده است. گویی تمام آگاهی‌های تاریخی او منحصر به همین چند سال پر ماجرا بوده و از سایر زمانها کمترین اطلاعی نداشته است.<sup>(۵)</sup>

#### ■ سیف بن عمرو کیست؟

سیف بن عمرو تمیمی (م: بعد از ۱۷۰ق) که راوی اصلی ماجرای عبدالله بن سبأ است، در میان کتابهای رجال معتبر اهل سنت توثیقی نداشته و او را شخصی دروغ‌پرداز و حدیث‌ساز و حتی متهم به کفر و زندقه کرده‌اند؛ از این رو، گزارش تاریخی او فاقد هرگونه اعتبار و ارزشی است، دانشمندان علم رجال در مورد او چنین گفته‌اند:

(الف) یحیی بن معین (م: ۳۲۳ ق) می‌گوید: حدیث تو ضعیف و سست است.  
(ب) سنایی (م: ۳۰۳ ق) گفته است که: او ضعیف است، حدیثش را ترک کرده‌اند، نه مورد اعتماد است و نه امین.  
(ج) ابوداود (م: ۲۵۴ ق) می‌نویسد: او بی‌ارزش بوده و بسیار دروغگو است.  
(د) ابن حبان (م: ۳۵۴ ق): حدیثهایی را که خود جعل می‌کرده، آنها را از زبان شخص موثقی نقل کرده است و نیز می‌گوید:

سیف متهم به زندقه (کفر) است و گفته‌اند او حدیث جعل کرده است؛ البته علمای دیگر اهل سنت همچون حاکم نیشابوری و فیروزآبادی و ابن حجر و سیوطی و دارقطنی و صفی‌الدین نیز او را تضعیف و حدیث وی را متروک می‌دانند.<sup>(۶)</sup> از این بررسی، به خوبی آشکار می‌شود که مستند سخنان افرادی همچون، آلوسی و احمد امین روایاتی است که از سیف بن عمرو نقل شده و بر طبق اظهار نظر بزرگان علم رجال و حدیث اهل سنت، سیف بن عمرو صلاحیت لازم را برای نقل حدیث نداشته و روایات او فاقد هرگونه ارزش تاریخی است.

#### ■ نسب واقعی عبدالله بن سبأ

استاد علامه عسکری می‌گوید: ما که دهها سال است در مدارک و مصادر اسلامی تحقیق و پژوهش می‌کنیم تا به حال درباره نسب عبدالله بن سبأ کوچکترین مطلبی نیافته‌ایم.<sup>(۷)</sup>

اما از برخی تحقیقات چنین به دست می‌آید که عبدالله بن سبأ، همان «عبدالله بن وهب» است؛ چنان‌که بلاذری (م: ۲۷۹ ق) در «انساب الاشراف» تصریح می‌کند که او

«عبدالله بن وهب» است و نیز سعد بن عبدالله اشعری (م: ۳۰۰ ق) در «المقالات و الفرائق» چنین گفته است.<sup>(۸)</sup>

حال که مشخص شد ابن سبأ، همان «عبدالله بن وهب» است، مناسب است فشرده‌ای از شرح حال او بیان شود که او هیچ‌گاه اعتقاد به رجعت و وصایت را در میان شیعیان ترویج نکرده است. عبدالله بن وهب، شخصی بود که در اثر کثرت سجود کف دستها و زانوهای او پینه بسته بود. او در جنگهای علی بن ابی طالب (ع)، در رکاب او بود. هنگامی که در جریان جنگ صفین مسئله حکمیت پیش آمد و عده‌ای با حضرت به مخالفت برخاستند، عبدالله بن وهب نیز به آنان پیوست و آنچنان او بغض و عداوت حضرت علی (ع) را به دل گرفت که حضرت را منکر خدا معرفی نمود. گروهی از خوارج در منزل او اجتماع می‌کردند، وی آنان را به زهد و پارسائی دعوت می‌کرد و پس از انسجام یافتن، یاران او به روستاها و کوههای اطراف می‌رفتند. برخی او را به عنوان خلیفه پیامبر (ص)، به زعامت خود انتخاب کردند و به تدریج از کوفه خارج شدند. امام علی (ع) که اوضاع را چنان دید، با لشکریانش به تعقیب آنان پرداخت و همه آنان به جز ده نفر را به هلاکت رساند...<sup>(۹)</sup> از مطالب یاد شده درمی‌یابیم که قضایای تاریخی که بر اساس آن شیعه را متأثر از «عبدالله بن سبأ یهودی» معرفی می‌کنند ریشه‌اش به سیف بن عمرو تمیمی برمی‌گردد و او نیز از نظر بزرگان رجالی اهل سنت مورد اعتماد نیست.

اما خود عبدالله بن سبا هم که وجود خارجی نداشت و آنچه واقعیت تاریخی داشت، شخصی به نام عبدالله بن وهب بود که او در زمره دشمنان علی بن ابی طالب (ع) بود، نه از علاقمندان او که به خواهد تفکر وصایت یا رجعت را در میان شیعیان رواج دهد.

بنابراین، «عبدالله بن سبا» از افسانه‌های ساخته و پرداخته سیف بن عمرو تمیمی، همان شخصی که در میان کتابهای رجالی معتبر اهل سنت توثیق نداشت و او را شخصی دروغپرداز و حدیث‌ساز و حتی متهم به کفر و زندق کرده‌اند می‌باشد؛ بدین

جهت است که پروهشگری منصف همچون، دکتر طه حسین در این باره می‌نویسد: «ابن السواد، یعنی: عبدالله بن سبا، یک چهره افسانه‌ای و موهوم بوده که دشمنان شیعه او را برای شیعه ذخیره نموده‌اند».<sup>(۱۰)</sup>

۲- رجعت باطل است، زیرا از نوع تناسخ باطل (منتقل شدن نفس انسان از بدنی به بدن دیگر) می‌باشد.

یکی از اشکالاتی که منکران، بر آموزه رجعت وارد کرده‌اند، این است که رجعت، نوعی تناسخ است و تناسخ به اتفاق همه مسلمانان، باطل است، پس رجعت، باطل است.

قائلان به رجعت، پاسخ این شبهه را چنین بیان می‌کنند که: نظریه «تناسخ» براساس انکار رستاخیز پی‌ریزی شده و پیروان این مکتب، پاداش و کیفر اعمال و رفتار را منحصر به دنیا می‌دانند. چکیده این اعتقاد آن است که: «جهان آفرینش پیوسته در گردش است و هر دوره‌ای تکرار دوره پیشین بوده و این گردش و تکرار پایان ندارد. روح هر انسانی پس از مرگ بار دیگر به دنیا باز می‌گردد، و این بازگشت مبتنی بر کردار و رفتار پیشین اوست. اگر در روزگار گذشته کرداری نیک و شایسته داشته، دوران بعد را با شادی و خوشی سپری می‌نماید، و اگر مرتکب اعمال ناروا و زشت شده، گرفتار حزن و اندوه می‌گردد».

البته ناگفته نماند قائلین به تناسخ به چهار گروه تقسیم می‌شوند: برخی از تناسخ در بدنهای بشری سخن می‌گویند، گروهی به تناسخ در کالبد حیوانات معتقدند، و جمعی نیز تناسخ در نباتات و شماری تناسخ در جمادات را مطرح می‌سازند، که در کتابهای فلسفی، کلامی و روایی، نادرستی این عقاید ثابت گردیده است.<sup>(۱۱)</sup>

از این مطالب به روشنی درمی‌یابیم که تناسخ هیچ‌گونه سازگاری و مشابهت با رجعت ندارد. معتقدان به رجعت، هرگز منکر قیامت نیستند، بلکه یقین به وقوع این رستاخیز بزرگ همگانی دارند. آنان هیچ‌گاه از تکرار بی‌نهایت دوره‌های آفرینش سخن نمی‌گویند، بلکه آنان به پیروی از قرآن کریم، معتقدند که برای جهان پایان و فرجامی قطعی وجود دارد. و افزون براین، بنابر عقیده قائلان به رجعت، هرگز روح هیچ انسانی به

جسم شخص دیگر منتقل نمی‌شود، بلکه روح شخص رجعت‌کننده به جسم خود او (بدن نخستین) تعلق می‌یابد و به آن بازمی‌گردد.

به تعبیر دیگر، قائلان به «تناسخ» بازگشت انسان را به این جهان به عنوان معاد تلقی کرده و این بازگشت را درباره همه افراد بشر باور دارند. بنابراین، بازگشت به سرای دیگر و حیات در عالم آخرت را به طور کلی انکار می‌نمایند؛ در حالی که معتقدان به رجعت، تنها بازگشت گروهی بس انگشت شمار به این جهان راه برای یک سلسله مصالح تجویز می‌کنند که پس از آن بار دیگر به سوی عالم آخرت شتافته و در روز میعاد همراه دیگر انسانها محشور خواهند شد.

۳- شبهه ناسازگاری رجعت با آیات قرآنی مفسران اهل سنت، رجعت را با برخی از آیات قرآن کریم ناسازگار دانسته‌اند؛ چنان‌که زمخشری در تفسیر «کنشاف» معتقد است که رجعت با آیه شریفه: «الم یرواکم اهلکنا قبلهم من القرون ائهم الیهم لایرجعون»<sup>(۱۲)</sup> بر اهالی سرزمینی که نابودشان کردیم، بازگشت نیست، منافات دارد. وی می‌گوید: این آیه از جمله آیاتی است که قول به رجعت را نفی می‌کند. سپس او برای تأیید مدعایش روایتی از ابن عباس نقل می‌نماید: بدین مضمون که شخصی به ابن عباس گفت: چه بدگمان می‌کنند کسانی که می‌گویند علی (ع) قبل از قیامت به دنیا بازمی‌گردد. ابن عباس گفت: چه بدگمان کرده‌اند، ما زنان آن حضرت را نکاح و میراث او را تقسیم کرده‌ایم.<sup>(۱۳)</sup> قبل از پاسخ اشکال، یادآوری چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

نخست آن که در این آیه شریفه بازگشت همه کفار ممنوع شمرده نشده، بلکه تنها از گروهی سخن گفته شده که به عذاب الهی گرفتار و نابود شده‌اند. بنابراین با این آیه نمی‌توان بر ممنوع بودن بازگشت همه کافران و گناهکاران هر چند به أجل طبیعی در گذشته باشند استدلال نمود. پس هرگاه بازگشت‌کنندگان در رجعت از گروه دوم باشند، هرگز این آیه مانع از بازگشت آنان نیست.

نکته دوم این که باید دید هدف از رجعت کافرانی که ناپود شده‌اند، چیست و چرا قرآن کریم آن را ممنوع اعلام می‌دارد؟ هدف از رجعت این افراد آن است که به جهان بازگردند، عمل صالح انجام دهند و گذشته سیاه خویش را جبران کنند. قرآن کریم یک چنین بازگشتی را ممنوع اعلام می‌کند و ممنوعیت این رجعت، بر ممنوع بودن رجعت به شکل دیگر که در آن امکان عمل صالح و میدان برای کار نیست، دلالت ندارد. بنابراین، آیه شریفه بازگشت کسانی را نفی می‌کند که عمری را با کفر و عصیان گذرانده‌اند و در حال مرگ، آرزوی بازگشت به دنیا و جبران گناهانشان را دارند که ممنوع شمرده است.

گواه بر این که هدف آیه نفی رجعت، بازگشت برای جبران گذشته و انجام عمل صالح است، آیه پیش از آن می‌باشد، آنجا که می‌فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيهِ وَأَنَّهُ كَاتِبُونَ»<sup>(۱۳)</sup> هرکس عمل صالح انجام دهد در حالی که به یگانگی خدا ایمان دارد، تلاش او بی‌پاداش نمی‌ماند و ماکارهای او را می‌نویسیم.

به تعبیر دیگر: در آیه نخست، از مؤمنان نیکوکار سخن به میان آمده که پاداش اخروی ایشان از بین نخواهد رفت و تلاشهایشان در پیشگاه خداوند ثبت و ضبط می‌شود؛ سپس در آیه بعد از کفاری یاد می‌کند که بر اثر گناه و نافرمانی هلاک شده‌اند. آن‌گاه اعلام می‌دارد که بازگشت این گروه به دنیا ممکن نیست. روشن است که مفهوم جمله این است که کافران و بدکاران در عالم آخرت بهره‌ای ندارند و به پاداش دست نمی‌یابند، و نیز نمی‌توانند برای جبران کارنامه سیاه خویش بار دیگر به دنیا برگردند. نکته آخر این که آیه یاد شده فقط از کفار سخن می‌گوید، و درباره رجعت دیگر انسانها سکوت کرده است.

با توجه به نکات یاد شده معلوم می‌شود که استدلال به این آیه شریفه بر ممنوعیت رجعت شگفت‌آور است؛ زیرا هدف از رجعت انجام عمل صالح و جبران گذشته کافران و تبیه‌کاران نیست. بلکه آنان بدین جهت به دنیا بازگردانده می‌شوند که شکوه و عظمت

مؤمنان را مشاهده کنند و سرافکننده شوند و بر گذشته تاریک خود افسوس خورند، یا از عظمت و شوکت و جلال مؤمنان واقعی به خشم آیند.

ملاصدراي شیرازی نیز در پاسخ می‌گوید: رجعت نکردن برخی از کفار که به صورت ابدی هلاک شده‌اند، بر عدم رجعت انسانهای کاملی که دارای زندگی علمی و عرفانی بوده‌اند، دلالت نمی‌کند. بنابراین، هیچ مانعی نیست که برخی از ارواح با اذن و قدرت پروردگار، به دنیا نازل شوند تا دیگران را که در بند قیود و تعلقات دنیوی زندانی شده‌اند، آزاد سازند. سپس وی در رد روایتی که زمخشری برای تأیید مدعایش آورده، می‌گوید: اولاً این روایت، صرف نقل داستانی است که معلوم نیست صحیح باشد و بر فرض که صحیح باشد، مضمون آن قابل پذیرش نیست؛ زیرا آنچه در امور اعتقادی معتبر است، یا برهان است و یا نقل صحیح قطعی که از اهل بیت عصمت و ولایت رسیده باشد. در حالی که روایات فراوانی به طریق صحیح از اهل بیت نبوت (ع) درباره حقانیت رجعت وارد شده است و عقل نیز آن را منع نمی‌کند؛ زیرا نظیر آن در امتهای گذشته زیاد واقع شده است.<sup>(۱۵)</sup> بنابراین، درمی‌یابیم که رجعت، هیچ‌گونه ناسازگاری با آیه شریفه ندارد.

همچنین آلوسی از دیگر مفسر معروف اهل سنت معتقد است که آیه: «خَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ؛ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ»<sup>(۱۶)</sup> آن هنگام که مرگ گریبانگیر یکی از آنان (مشرکین) شود، می‌گوید خداوند! بار دیگر مرا به دنیا بازگردان تا اعمال شایسته‌ای را که ترک کرده‌ام، انجام دهم (از طرف خدا خطاب می‌رسد که) هرگز، این سخنی است که فقط بر زبان جاری می‌کنند و در وراء آنان برزخی است تا آن روز که مبعوث شوند. از این رو، با توجه به این آیه و آیات مشابه دیگر که رجعت به دنیا را پیش از قیامت نفی می‌کنند، عقیده به رجعت مخالف قرآن کریم است و هیچ‌گونه اعتبار و ارزشی ندارد.

این مفسر اهل سنت می‌نویسد: «چگونه

می‌توان مسئله رجعت را از این آیات شریفه استفاده کرد، در حالی که از آن منع می‌کند. چنان که می‌فرماید: «قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت...» که ظهور در عدم رجعت به صورت مطلق دارد و از این که زنده کردن بعد از مردن و برگرداندن به دنیا از اموری است که مورد قدرت خداوند است، بحثی در آن نیست؛ جز آن که بحث در وقوع آن است.»<sup>(۱۷)</sup>

در پاسخ این مفسر می‌گوییم: این اشکال ناشی از عدم درک شما به عقیده صحیح شیعه نسبت به رجعت است، رجعتی که شیعه بدان عقیده دارد این است که گروهی از خواص انسانهای ظالم و کافر در هنگام ظهور امام عصر (عج) برای انجام وعده الهی مبتنی بر انتقام از گردنکشان تاریخ به دنیا بازمی‌گردند، چنین رجوعی به دنیا مورد نفی آیه شریفه نیست، آیه شریفه رجوع برخی مشرکان به جهت اصلاح اعمال ننگین گذشته خود را مورد انکار شدید قرار داده است، بنابراین رجعتی که در آیه مورد نفی و انکار واقع شده نوع خاصی از رجعت است که هیچ ارتباطی به رجعت مورد ادعای شیعه ندارد. از سوی دیگر آیه هیچ‌گونه عمومیتی نسبت به نفی رجعت ندارد تا از طریق عمومش رجعت اصطلاحی شیعه را شامل شود در نتیجه رجعتی که در آیه شریفه مردود شمرده شده ارتباطی به رجعت اصطلاحی شیعه ندارد.

۴- آیا رجعت مستلزم خروج از فعلیت به ماده است؟

یکی از اشکالاتی که منکران، بر آموزه رجعت وارد کرده‌اند، این است که می‌گویند: از سنتهای الهی در جهان آفرینش این است که هر انسانی که تولد یافت و پس از گذراندن چندین سال در این دنیا، چشم از جهان فرو می‌بندد، یک رشته قوه‌ها، و توانها در او فعلیت یافته و به صورت کمال بروز می‌نماید. مثلاً روزی که به دنیا قدم می‌نهد، امکان آگاهی در او وجود دارد و پس از مدتی این امکان جامه فعلیت به خود می‌پوشد و به صورت موجود زنده آگاه درمی‌آید. همچنین است دیگر قوه‌ها و توانهایی که در سرشت انسان به ودیعت نهاده شده و با گذشت زمان فعلیت می‌یابد و او را به موجودی کامل

تبدیل می‌کند. بنابراین، همه افراد بشر از قوه آگاهی، قوه شنوایی، قوه بینائی، قوه خواندن و نوشتن و سایر قوه‌ها و توانها برخوردارند و پس از مدتی همه این قوه‌ها را در چهارچوب فعلیت، واجد می‌شوند. از این روست که گویند: هر انسانی در لحظه مرگ با یک رشته فعلیتها و انقلاب «امکان‌ها» به «شدن»‌ها جهان را ترک می‌کند.

حال اگر عقیده به رجعت درست باشد، یعنی پس از مرگ، دوباره زنده شود و به دنیا بازگردد، لازمه آن این است که بعد از رسیدن به مرحله فعلیت، مرتبه به قوه و استعداد بازگردد و این محال است<sup>(۱۸)</sup> و با حکمت حق تعالی سازگار نیست و به یک معنی کاری لغو به شمار می‌رود.

پاسخ: علامه طباطبایی(ره) می‌فرماید: در صحت این مطلب که هرگاه چیزی به فعلیت برسد، برگشتن آن به حال قوه، محال است، شکی نیست؛ ولی مورد بحث ما از آن موارد نیست؛ زیرا انسان وقتی از قوا خارج می‌شود و به فعلیت می‌رسد که واجد هر کمالی که برایش ممکن است، بشود و جدایی روح از بدن، به مرگ طبیعی باشد؛ یعنی روح انسانی دوره تکامل خود را پیموده و نهایت استفاده‌اش را از بدن کرده باشد؛ به گونه‌ای که استعداد هیچ کمالی برایش باقی نماند، اما در مرگ اخترامی که مفارقت روح از بدن، به واسطه عارضه‌ای مانند بیماری یا قتل و جز آن است، بازگشت به دنیا هیچ محذوری ندارد؛ زیرا ممکن است انسان، استعداد کمالی را در زمانی داشته باشد و بعد بمیرد و مجدداً در زمان ثانی، برای کمال دیگری مستعد شود و برای استیفای آن زنده شود. یا این که استعداد کمالی را (مشروط به این که بعد از زندگی در برزخی باشد)، پیدا کند و بعد از تحقق آن شرط، زنده شود و به دنیا بازگردد تا آن کمال را به دست آورد که در هر یک از این دو فرض، مسئله رجعت و برگشتن به دنیا جایز است و مستلزم محذور محال نیست.<sup>(۱۹)</sup>

بنابراین: محال بودن رجوع فعلیت به قوه، هرگز مستلزم امتناع رجعت نیست و کمترین خدشه‌ای بر این عقیده وارد نمی‌آورد.

به علاوه آن‌که: وقوع رجعت در امتهای

گذشته، نشان نادرستی این اشکال است؛ زیرا اگر رجعت محال باشد، هرگز نباید واقع شود. بنابراین اگر کسی بگوید که ما اصل رجعت را انکار می‌کنیم و تحقق آن را مستلزم رجوع فعلیت به قوه می‌دانیم؛ اما تحقق رجعت در امتهای گذشته را به دلیل تصریح قرآن کریم می‌پذیریم؛ سخنی ناروا گفته و مرتکب خطائی بزرگ شده است؛ چون قرآن کریم هرگز بر خلاف مسلمتات عقلی و علمی سخن نمی‌گوید و هیچ‌گاه از وقوع امور محال خبر نمی‌دهد. به دیگر سخن: اگر رجعت محال باشد، قرآن از وقوع این امر محال گزارش نمی‌دهد، و چون در این کتاب آسمانی با صراحت از تحقق رجعت سخن به میان آمده، خود نشانه امکان وجود این امر و نفی اشکال یاد شده است.

۵- آیا رجعت مستلزم تشویق به گناه نیست؟

دیگر از اشکالات منکران، این است که می‌گویند اعلام رجعت صحیح نیست، زیرا کسانی را وادار می‌کند که توبه از گناهان خود را موکول به آینده زمان رجعت کنند.

پاسخ این شبهه چنین است که: اولاً بازگشت در رجعت عمومی نیست و تنها عده‌ای از مردم رجعت می‌کنند و ثانیاً: احدی نمی‌داند که آیا او جزء رجعت‌کنندگان است یا خیر، و همین که نمی‌داند باز می‌گردد یا خیر؟ در بازداشتن وی از گناهان کفایت می‌کند.

در فهرست نجاشی، حکایتی از «مؤمن الطاق» آورده که یکی از مخالفان به او گفت: آیا به رجعت عقیده داری؟ گفت: آری، مخالف می‌گوید: پانصد دینار به من وام ده تا هنگام رجعت به تو پس دهم. مؤمن الطاق هم به او می‌گوید: ضامنی بیاور تا ضمانت کند. آن وقت تو بسان یک انسان بازگشت می‌کنی تا بتوانم وام خود را از تو بستانم، از کجا معلوم که بوزینه برنگردی؟!<sup>(۲۰)</sup>

ع‌ا اگر رجعت‌کنندگان توبه کنند؟

یکی دیگر از اشکالات منکران، این است که می‌گویند: بدون تردید افراد رجعت‌کننده از دو گروه تشکیل می‌شوند. گروه اول آنان که دوران حیات خود را همراه با ایمان و تقوا سپری کرده‌اند و گروه دوم کسانی که جز ناپاکی و پلیدی کار دیگری از

ایشان سرزده است. به طور مسلم، افراد گروه دوم که جریانه‌ها را در برزخ از نزدیک مشاهده کرده و حقایق بر آنها آشکار شده است، پس از بازگشت به این جهان راه توبه را پیش خواهند گرفت. حال باید دید که آیا توبه چنین افرادی پذیرفته می‌شود یا خیر؟ اگر پاسخ سؤال مثبت باشد، برخلاف حکمت الهی است؛ زیرا دوران زندگی دنیائی ایشان به سرآمده و سرنوشت ابدی آنها تعیین شده است. و اگر پاسخ سؤال منفی باشد، بر این افراد ستم رفته و وعده خداوند درباره پذیرش توبه گنهکاران تحقق نیافته است. این اشکال را به دو گونه می‌توان پاسخ داد:

نخست این که: توبه این‌گونه افراد پذیرفته نمی‌شود، زیرا توبه‌ای در پیشگاه خدا ارزش دارد که از روی اختیار و آزادی صورت پذیرد، نه دلیل مشاهده قهر الهی و عذابهای دردناک.

توضیح بیشتر این که: براساس آیات قرآن کریم، مرتکبین گناه، یا از اعتقاد به آئین حق سرباز می‌زنند؛ هرگاه از کرده خود پشیمان شده به درگاه خدا باز گردند، توبه ایشان پذیرفته است. اما اگر در آخرین لحظات زندگی (هنگام آشکار شدن حقایق و نشانه‌های مرگ و عذاب)، انسان گناهکار و یا کافر به درگاه خدا توبه کند، توبه او پذیرفته نخواهد شد.

قرآن کریم می‌فرماید: «انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم وکان الله علیما حکیماً. و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن، ولا الذین یموتون وهم کفار، اولئک اعتدنا لهم عذاباً الیماً»<sup>(۳۱)</sup> بازگشت به آغوش رحمت الهی، تنها به کسانی اختصاص دارد که از روی نادانی مرتکب کار زشت می‌شوند و فوری نیز توبه می‌کنند اینان هستند که خداوند توبه ایشان را می‌پذیرد، و خداوند دانا و حکیم است. اما توبه برای کسانی نیست که در منجلاب گناهان غوطه‌ور بوده و هنگام فرا رسیدن مرگ ندای توبه سر می‌دهند، و یا آنان که در لحظه مرگ با حالت کفر می‌میرند. ما برای این‌گونه افراد عذاب‌های دردناک آماده کرده‌ایم.

با دقت در آموزه‌های دینی درمی‌یابیم که توبه ارزشمند، توبه‌ای است که از دل برخیزد و از روی اختیار انجام گیرد. اما کسی که با دیدن نشانه‌های قطعی مرگ و علائم عذاب الهی توبه می‌کند یا ایمان می‌آورد، به هیچ روی شایسته تقدیر و تشویق نیست؛ زیرا چنین فردی راهی جز این نداشته و اضطرار و اجبار او را به این کار واداشته است. به همین جهت است که قرآن کریم از ماجرای غرق شدن فرعون<sup>(۳۲)</sup> و ایمان آوردن وی در آخرین لحظات زندگی یاد کرده و به صراحت اعلام می‌دارد که این ایمان هیچ سودی برای وی نخواهد داشت و هرگز پذیرفته درگاه الهی نیست.

بنابراین، انسانی که سراسر عمر خود را در زشتی و گناه و کفر سپری کرده و حتی در لحظه‌ای اندیشه ایمان به خدا و توبه

در آستان ربوبی را به خاطر نگذرانده است، اگر بعد از مردن و انتقال به عالم برزخ و مشاهده کیف و پاداشها و شناخت حق و راستی از باطل و کژی به دنیا بازگردد و توبه کند، این توبه هیچ ارزشی ندارد و در پیشگاه خدا پذیرفته نیست.

پاسخ دوم: چنین افرادی که قلبی مسخ شده و تاریک دارند، پس از بازگشت نیز توبه نمی‌کنند.

توضیح این‌که: دیدن حقایق و آشکار شدن واقعیتها موجب عبرت بسیاری از انسانها می‌شود و افراد زیادی را از ادامه کفر و گناه بازمی‌دارد. اما در برابر این‌گونه افراد خداجو و حق‌پذیر کسانی نیز یافت می‌شوند که با وجود مشاهده همه آثار عظمت خدای تعالی، همچنان در گرداب کفر و گناه غوطه می‌خورند. به طور کلی کسانی آمادگی توبه و بازگشت به درگاه خدا را دارند که سراسر روح و روان آنان را سیاهی و بداندیشی فراتگرفته و نقطه سفیدی در آن بر جای مانده باشد، ولی آن گروه که در طول دوران زندگی خود بر اثر فساد و کژی، روح و روان خود را آنچنان آلوده کرده‌اند که کمترین نشانی از مهر و لطف خدا در آن وجود ندارد، هرگز با مشاهده واقعیتها توبه نمی‌کنند.

قرآن کریم در بیان این حقیقت شگفت‌انگیز می‌فرماید: «وَلَوْ تَرَىٰ اِذْ وَقَفُوا عَلَی النَّارِ فَقَالُوا یَا لَیْسَتْنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَدِّبُ بِآیَاتِ رَبِّنَا وَنُكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ. بَلْ بَدَا لَهُمْ مَّا كَانُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»<sup>(۳۳)</sup> ای کاش می‌دیدید آن لحظه‌ای را که (مجرمان) بر کنار آتش دوزخ نگاه داشته شدند و گفتند: ای کاش ما (به دنیا) باز گردیم و از این پس نشانه‌های پروردگاران را تکذیب نکرده در

شمار مؤمنان قرار گیریم. بلکه برای آنان آنچه که از قبل پنهان می‌داشتند، آشکار شده و هرگاه به دنیا بازگردانده شوند، همان روش را ادامه داده و همچنان به کارهای ناروا دست می‌یازند. و اینان دروغگویند.

بنابراین نمی‌توان گفت: هر کس بمیرد و در عالم برزخ با حقایق جهان آشنا شود، در صورت بازگشت به دنیا حتماً توبه خواهد کرد و از گناه دوری خواهد گزید. این سخن درباره سران و پیشستازان کفر هرگز درست نیست و در قلب آنان جایی برای پذیرش حق و توبه نمانده است. و با توجه به آن که رجعت کفار منحصر به کسانی است که وجودشان با کفر و ستم آمیخته شده، قاطعانه می‌توان گفت که این‌گونه افراد، بعد از بازگشت نیز همان روش را پیش می‌گیرند و همان عقیده باطل را ادامه می‌دهند. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.



پی‌نوشت‌ها:

۱. سید محمود آلوسی بغدادی، تفسیر روح المعانی، ج ۱۰، جزء بیستم، ص ۲۷.
۲. احمد امین، فجر الاسلام، ج ۱، ص ۱۶۹، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۶۹ م.
۳. سید مرتضی عسکری، عبدالله بن سبا و اساطیر احری، ج ۱، ص ۲۵-۳۷، بیروت، دارالزهراء، ۱۴۰۲ ق.
۴. همان.
۵. علامه امینی، التذییر، ج ۸، ص ۳۲۷-۳۲۸.
۶. سید مرتضی عسکری، عبدالله بن سبا و اساطیر احری، ج ۱، ص ۷۶-۷۸، بیروت، دارالزهراء، ۱۴۰۲ ق.
۷. همان، ج ۲، ص ۳۲۰.
۸. همان، ص ۳۲۱.
۹. همان، ص ۳۲۳.
۱۰. دکتر طه حسین، علی و بنوه، ص ۹۱، چاپ مصر.
۱۱. ر.ک: صدر المتألهین، اسفار، ج ۹، باب ۸، فصل ۱، ص ۳، که در مورد ابطال تناسخ می‌فرماید: «...فلو تملقت نفس منسلخة ببدن آخر عند کونه جیناً او غیر ذلک، یلزم کون احدهما بالقوه، و کون الشیء بما هو بالفعل و ذلک متعین، لأن التریب بینهما طبیعی اتحادی، و التریب الطبیعی تسجیل بین امرین احدهما بالفعل و الآخر بالقوه.» بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۲۰-۳۲۲.
۱۲. سوره انبیاء، آیه ۹۵.
۱۳. زمخشری، تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۱۴.
۱۴. سوره انبیاء، آیه ۹۴.
۱۵. صدر المتألهین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، ص ۷۵.
۱۶. سوره مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰.
۱۷. سید محمود آلوسی بغدادی، تفسیر روح المعانی، ج ۱۰، جزء بیستم، ص ۲۷.
۱۸. شریعت سنگلجی، اسلام و رجعت، به نقل از ابوالقاسم موسوی، مناهج المعارف، ص ۱۵، با اندکی دخل و تصرف.
۱۹. علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۰۷.
۲۰. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۰۷.
۲۱. سوره نساء، آیه ۱۸.
۲۲. سوره یونس، آیه ۹۰-۹۱.
۲۳. سوره انعام، آیه ۲۷-۲۸.